

بیماریه از مضامین
 در کتب قدیمه از کتب طب است

خانه تن را قیام نهند کی در میان
 خانه امین از هوا کبر در فراخی را مگر
 آنکه سانس بر سانس از هوا باز آید
 پنجه او در حشا از خون دلها میشود

یک قدر آدم بود دیوار این کاسه را
 ریختند از لبت کل رنگ این کاسه را
 ریخت از خاکستر من رنگ آن خانه را
 راه در حلقه آنرا می افتد شانه را

لب تو با ده کلکون اباع آینه را
 نمیکند ز کس صافی کو به ان منت
 که در تپت بهار ریاض خاطرها
 غلبه کلفت دل از غبار غم یا بد

تا به بزمت کند اظهار بد و خوب مرا
 همچو تار یک بر ویش کس از عقده مرا
 سبک از سر و قد با رفم میگردم
 بوسف آنت که از یک نکه مت کند
 سوکت آن کلشن در دم
 سبعم صبح حیامت
 ردگی بود بخون و ناز قهقهه را

سرخ تو مرمم کاخ و در اخی آینه را
 بود فیل ز جوهر چراغ آینه را
 بس سینه سینه زنگار باغ آینه را
 بس سینه مرمم کاخ و در اخی آینه را

پیر سدی که رساند بنو مکتوب مرا
 دل بدل راه بود سالک بخد و بتر
 بود مسطر ز پیر فاخته مکتوب مرا
 پنهان سینه های دیده یعقوب مرا
 ندیده است بخواب
 کلی آفتاب مرا
 بیرون کند ز آینه عتبت نگاه را

جاده صحرانگار جو بود دیوانه را
 وحشم از جلوه سیر ز راه میبود
 یاد سخن رفته تا آمد مرا بشیاء زرد
 کردن را باب سودا رسد و حشمت
 سوکت آن تار یک بود
 قطع از مغز او شد

کرده حسن کل خان کا منزل دیوانه را
 باده روشن میکند از دل دیوانه را
 آتش افکن کند بدون ناله حاشا ز دل
 طبع بهر آن از قدم کشد خور و روشن
 قامت خم نفس پیر از زمستی فارغ شد
 نیست صاحب خانه ما غافل از همی

میکند از دل ز می کل منی دیوانه را
 صبح پیری بر دمیدار کف بنه بجان
 سینه آیم کند راه جانم زمین محط
 بسکه به لعلش بر ایم سینه حل کرده است

دیده آهو کلی سب بود دیوانه را
 کو هر سلطان دم آهو بود دیوانه را
 دیدن آب روان نیکو بود دیوانه را
 بر سر از مژگان آهو مو بود دیوانه را
 رک کلی کرد عقل
 بود دیوانه را

پیر تو صبح بنام منزل بود دیوانه را
 نیست آب کل کم از روغن چراغ خانه را
 سعه آواز چین سوخت چینی خانه را
 حلقه در کار روزن میکند این خانه را
 حلقه دم کشد ز بجز این سک دیوانه را
 از فطاه می زبان با کشد بهوا این خانه را

آب آتش میزند در بزم آتش دانه را
 مرمم کاخ و رسد مو بنو زخم شانه را
 آسبا با سدی از خود کند شانه دانه را
 کردش جواله دائم کردش بجان را

سایه
 سینه

خانه